

خاطره بهورزی این بچه زنده می ماند!



عصمت ابراهیمی

بهورز بازنشسته خانه بهداشت رومه
دانشگاه علوم پزشکی بیرجند



اندک اندک به او محلول «او آر اس» را می خوراندیم. روز دوم که برای مراقبت رفتیم، والدین کودک ناامیدانه با من برخورد کرده و گفتند: «حال این بچه خوب نمی شود... ما امیدی نداریم... این داروها هم فایده ای ندارد... دیگر لازم نیست برای مراقبت به خانه ما بیایید!» اما من تسلیم نشدم و روز سوم هم برای مراقبت از کودک بیمار به منزل این والدین نامید رفتیم. از روز بعد نشانه های بهبودی در کودک پدیدار شد. این نشانه ها باعث شد امیدوارتر شده و با اشتیاق بیشتری به کارم ادامه دهم. چند روز بعد هم کودک تقریباً بهبودی کامل پیدا کرد و پدر و مادرش هم بسیار خوشحال و شکرگزار بودند.

حالا آن کودک بیمار، ۲۸ سال دارد و سالم و سرحال به زندگی ادامه می دهد. همان کودکی که به قول والدینش «ما خودمان را برای از دست دادنش آماده می کردیم و شما بودید که با یاری خداوند به فرزندمان زندگی دوباره بخشیدید».

سال ۱۳۷۳ اوایل خدمتم در روستای «رومه» بود. کودک زیر یکسالی را به خانه بهداشت آوردند که دچار اسهال و استفراغ شدید شده بود. به خاطر دور بودن روستا از مرکز درمانی تحت پوشش، امکان انتقال کودک وجود نداشت و به همین دلیل حالش بسیار وخیم شد به طوری که والدین امید به بهبود کودکشان نداشتند. باوجود توصیه ها و آموزش های من برای ادامه شیردهی و دادن پودر «او آر اس» با قطره چکان به کودک، باز هم والدین موفق به انجام توصیه ها نشدند و وضعیت کودک بدتر شد. تا اینکه خودم تصمیم گرفتم روزانه به منزل بیمار رفته و مراقبت از کودک را شخصاً عهده دار شوم. روز اول به منزل کودک بیمار رفته و با قطره چکان